تحلیل آقای بنی صدر مندرج در روزنامه آلمانی فرانکفورت روندشا (۱۲ مارس ۲۰۰۵)

امریکا و اروپا دو مانع خارجی استقرار مردم سالاری در ایران

انوشیروان ساسانی با امپراطور چین صلح نامه ای امضاء کرد. اما شب هنگام ، به قشون چین شبیخون زد. روز بعد، امپراطور از او پرسید: روز صلح نامه امضاء کردن و شب شبیخوان زدن، از چه رو است ؟ انوشیروان به او گفت : از این رو است که بدون تضاد میان دو امپراطوری ایران و چین، نه تو امپراطور چین می مانی و نه من امپراطور ایران. او از قانون قدرت مداری پیروی می کرد: قدرت زاده تضاد است و برای ادامه حیات ، به تضاد نیاز دارد.

چه کسی تردید دارد که آقای بوش انتخاب شدن مجدد خویش را به « تروریسم بین المللی » و نقشی مدیون است که رژیم ملاتاریا - به قول آقای بوش حامی اصلی تروریسم بین المللی – بازی کرده است ؟ از گروگانگیری بدین سو، رژیم ایران دهنده است و امریکا گیرنده : درماجرای گروگانگیری، میلیاردها دلار ثروت ایران را امریکائیها یا خوردند و یا همچنان در توقیف خود نگاه داشته اند. در جنگ ۸ ساله، افتضاحها یی که ایران گیتها (امریکائی ، انگلیسی ، فرانسوی ، آلمانی و...) نام گرفتند، در خریدهای پر فساد اسلحه ، ۱۰۰ میلیارد دلار پروت ایران گم شد... همکاری ای که در افغانستان و در عراق، رژیم ملاتاریا - که در حال تحول به مافیاهای نظامی - مالی است – کرده است . آقای ژاک استرو، همکاری ایران در انتخابات عراق را کامل ارزیابی می کند. اما در عوض، حکومت بوش ایران را به حمله نظامی تهدید می کند ؟ این تهدید چه معنی می دهد ؟

دو رژیم ، رژیم بوش و رژیم ملاتاریا را که با یکدیگر مقایسه کنیم می بینیم به یکدیگر شباهت یافته اند . توضیح این که، در حکومت بوش ، کسانی هستند متصدی تهدید ایران به حمله نظامی و بر انداختن رژیم ملاتاریا و نیز کسانی هستند مأمور معامله با همین رژیم. در رژیم ملاتاریا نیز کسانی هستند که با غرب معامله می کنند و کسانی هم هستند که در رابطه با غرب ، مسئله می سازند و آن را مایه ایجاد و تشدید بحران می کنند. با این تفاوت که رژیم ملاتاریا می دهد و نمی گیرد چرا که محروم از حمایت مردم و بنا بر این ضعیف است و مسئله اصلیش بقای خویش است . بدین قرار ، سیاست تهدید - معامله ، سیاست جدیدی نیست . اما سیاست امپراطوریهای باستان را، در جهان امروز، با وجود وجدانهای ملی و وجدان جهانی نمی توان به اجرا گذاشت مگر در پوشش هدفهائی که در نظر این وجدانها ارزشمندند. از این رو است که هدف واقعی با هدف صوری که برخوردار کردن از آزادی و مردم سالاری است ، پوشانده می شود.

امریکا تهدید ها را با معامله های پنهانی همراه کرده است و از هر یک وصول به هدفی را در نظر دارد :

*** انتخابات عراق ، گزارشگر شکست کامل سیاست آقای بوش است. چرا که رأی داده ها و رأی نداده ها در مخالفت با سیاست امریکا همداستانند. از این رو، امریکا، از حمله های زبانی به رژیم ایران، در عراق استفاده می کند برای آنکه برندگان در انتخابات را در موضع دفاعی قرار دهد (ما قصد استقرار رژیمی از نوع رژیم ایران را نداریم و...) و رژیم عراق همان شود که دلخواه امریکا است. و چون تهدید کافی نیست ، معامله با ایران نیز لازم می شود . اعلام آمادگی آقای هاشمی رفسنجانی برای حل مسائل فی مابین و همکاری بر سر عراق و القاعده (مصاحبه با یو اس تو دی ۷ فوریه ۲۰۰۵) ، بسیار گویا است.**

*** اما درموردایران، تهدید ها به حمله نظامی**

الف - برای منصرف شدن رژیم از تولید سلاح اتمی نیز نیستند . زیرا آقای بوش می داند که رسیدن به این هدف، محتاج رها کردن تک روی است بخصوص در آنچه به خاورمیانه مربوط می شود و همراهی کامل با اروپا است.

ب - برای آن نیستند که مردم ایران به حرکت درآیند. آقای بوش و حکومت او می دانند ملتی که به باران بمب و موشک تهدید می شود، به حرکت در نمی آید. اتفاقی نیست که برغم آنکه آقای بوش می گوید حامی جنبش مردم ایران برای آزادی است، در ایران ، از زمان روی کار آمدن آقای بوش، جنبشهای اعتراضی فروکش کرده اند.

ج - ناسازگار با جنبش مردم ایران برای مردم سالاری نیز هستند. از این رو، رژیم ملاتاریا از این تهدیدها سود می برد و زورپرستهائی که امریکا را به مداخله نظامی در ایران فرا می خوانند، از امریکا می خواهند تهدیدهای خود را عملی کند. کرزی ها و علاوی های « ایرانی » ، برای ایفای نقش عامل سیاست امریکا در ایران، عجله دارند.

واقعیتی که آقای بوش و حکومت او و بسا بخشی از افکار عمومی غرب از آن بی اطلاع است ، اینست که در گذشته، راه حلی که به ذهن عمومی مردم ایران می رسید، دیکتاتور صالح بود. اما از آنجا که ایران انواع دیکتاتوریها را آزموده است و تمایلهای مردم سالار توانسته اند ، در جامعه ایرانی ، وجدان همگانی به مردم سالاری پدید آورند ، امروز مردم ایران راه حل را مردم سالاری می دانند. بدین خاطر است که امریکا نمی تواند همان کار را که در افغانستان و عراق کرد، در ایران تکرار کند. در حقیقت، اگر شدنی بود، پیش از عراق، به ایران حمله می کرد . در آن دو کشور، الف - آلترناتیوی از مخالفان ممکن شد و ب - حکومت بوش توانست به افکار عمومی امریکا بقبولاند که مردم افغانستان و نیز مردم عراق مشتاق مداخله نظامی امریکا هستند. اما ایران ، آلترناتیو مردم سالار دارد . منتخب اول تاریخ ایران در این آلترناتیو است. تشکیل آلترناتیوی بیرون از آلترناتیو مردم سالار را، نه وجدان عمومی ایرانیان و نه وجدان جهانی اقدامی برای استقرار مردم سالاری در ایران ، می شمارد. مردم ایران نیز شرط استقرار مردم سالاری را ترک روش تهدید در علن و معامله در خفا، از سوی غرب می داند و نه حمله نظامی به ایران و یا نگاه داشتن ایران در تهدید به باران بمب و موشک . از این رو، حمله نظامی به ایران میسر نبود و نه امروز و نه فردا ، جنگی بنام مردم سالاری را نمی توان به ایران تحمیل کرد. زیرا آلترناتیو مردم سالار وجود دارد و با مداخله نظامی امریکا و نیز سیاست « تهدید و معامله » مخالف است.

مشکل این جاست که هم اروپا و هم امریکا، مردم ایران و نقش آنها را در استقرار مردم سالاری ، یکسره نادیده می گیرند : اروپا مبنای سیاست خویش را نه دست یابی مردم ایران به مردم سالاری که بر فرض بقای رژیم و وادار کردن رژیم به تمکین از توقعات غرب بنا گذاشته است. در روزهای بعد از صدور حکم دادگاه میکونوس، در بن، به اروپا پیشنهاد کردم « سیاست بی طرفی مثبت » را در قبال ایران اتخاذ کند. یعنی پرهیز از دیپلماسی پنهان (معامله ها) و تشویق هر عمل موافق آزادی و مردم سالاری و مخالفت قاطع با هر اقدام ضد آزادی و حقوق انسان و مردم سالاری. اینک به اروپا و امریکا پیشنهاد می کنم :

۱ - نباید تردید کنید که مردم سالاری در ایران مستقر می شود . بنا بر این، مبنای سیاست شما در ایران، نه رژیم که مردم ایران و هدف آنها یعنی استقرار مردم سالاری باید باشد. بنا بر این ،

۲ - آلترناتیو مردم سالار و مردم ایران نه از حکومت بوش و نه از حکومتهای اروپائی ، حمایت نمی خواهند. تنها می خواهند اطمینان دهند که تهدید از بیرون و معامله پنهانی در کار نخواهد بود. و نیز ، از امریکا می خواهند از تجربه های افغانستان و عراق پند بگیرد و خود را تکیه گاه گروههائی نکند که برای رسیدن به قدرت، به وطن خویش خیانت می کنند و به پابوس قدرت خارجی می روند.

۳ - در حال حاضر، بخصوص در امریکا، مقامات حکومت بوش بطور مستمر از ایران سخن می گویند و تهدید می کنند. در عوض، در رسانه ها، آلترناتیو مردم سالار ایران غایب و این رسانهها کار خود را انتشار تهدیدهای مقامات حکومت و حد اکثر ارزیابی آنها کرده اند. اگر مقامات این حکومت ، در مقام کمک به جنبش مردم سالاری در ایران ، رویه سکوت اتخاذ کنند و ابتکار عمل را به رسانه های گروهی بازگذارند ، وجدان جهانی نسبت به این جنبش حساس می شود . در حقیقت ، جنبش مردم سالاری در ایران نیازمند حمایت وجدان جهانی است. از این رو، کاری که رسانه های عمومی، سازمانهای مدافع حقوق انسان و اجتماعات بزرگ ، هر بار که تشکیل شود می توانند انجام دهند این است که استقرار مردم سالاری در کشورهای استبداد زده را ، در خواستهای خویش بگنجاند. استقرار مردم سالاری در این کشورها تنها با حمایت از جنبش مردم میسر است، و از هیچ دولت خارجی ساخته نیست.

اگر حکومتهای امریکا و اروپا، مردم ایران را مبنای گزینش سیاست خویش بگردانند ، این حداقل تقاضا را بر می آورند.